

زردشت، واقعیت یا افسانه؟

قسمت دوم

نتیجه ای که از بحث های قسمت اول این سلسله باید گرفت اینست که پارسیان هندی و ایرانی یا اندیشمندان و محققین اروپائی قرون و سالیان نزدیک به ما تنها کسانی نیستند که وجود حقیقی شخصیتی به نام زردشت را تأیید می کنند، بلکه یونانیانی که در زمان حیات زردشتیان اولیه به سرزمین هائی که فعلاً ایران و افغانستان و تاجکستان و هند نامیده می شوند سفر کرده بودند، یا یونانیانی که از طریق این هموطنان شان، بعد از بازگشت به یونان، با اندیشه های زردشت آشنا شده بودند، اولین اروپائیانی می باشند که از وجود زردشت، تعالیم و اندیشه های وی خبر داده اند.

انکار چنین اخبار از چنین منابع، فکر نکنم که از روی فرهیختگی و در نتیجه تمکین به حقیقت و حقانیت کار های تحقیقی و متابعت از داده های واقعی تاریخ باشد!

در نوشته اول من تنها از پنج یونانی مشخص: زانتوس، هرمیپوس، هرودوت، پلوتارک و اسکندر، کسانی که مشاهدات خویش را از وجود زردشتیان و از وجود تعالیم زردشت و مراسم و آئین هائی زردشتی، که در آن زمان اجرا می شده است، هرچند محدود، گزارش داده اند، یاد نموده ام.

ولی در اینجا می خواهم برای معلومات مزید، اسامی یک تعداد یونانیان دیگری را که یا خود شاهد وجود چنین افرادی در سرزمین های ایران و افغانستان و هند و تاجکستان کنونی و غیره بوده اند، یا از مشاهدات دیگر یونانیان به وجود آن ها پی برده اند، اضافه نمایم:

1 - افلاطون؛ در قانون ها، بخش سوم، پارسیان، صص 693 و 694. (قرار نوشته ژرار ایزرایل: کوروش بزرگ، پاریس 1987).

2- فیثاغورث.

3- ارسطو.

قرار نوشته ژک دوشن گیمن: در "پاسخ غرب به زرتشت"، آکسفورد 1958؛ ر. م. افنان: در "تأثیر زرتشت بر اندیشه یونان"، نیویارک 1965؛ و ژ. فرل: در "تأثیر زرتشت و اندیشه زرتشت بر فرهنگ غرب"، سیدنی 1977.

نقل از کتاب "گاتها: سروده های اهورایی زرتشت" نوشته دکتر خسرو خزاکی (پردیس). علاوه بر این منابع، فریبرز رهنمون در کتاب "گاتها و تأثیر آن بر دانش در ایران باستان و جهان"، صفحه 35 از یک تعداد یونانیان دیگر نام می برد که با اندیشه های زردشت آشنائی داشتند، یا به شکلی از اندیشه های وی متأثر شده بودند. این یونانیان عبارت بودند از:

هوریس، ولیوس پاترکلوس، استرناژمز، تاکتوس، پلوتارک، دیوکاسیوس، آپین، آرین، هرودین، فرونتو، لوسین و...

"پلین" یکی از دانشمندان و مؤرخین رومی، به قول دکتر پرویز خزاعی (پردیس)، در صفحه 22 یا 23 کتاب گاتها سروده های اهورائی زرتشت، گفته است که زرتشت نخستین کودکی بود که با لبخند به دنیا آمد. و در اوستا آمده که زرتشت با لبخند به دنیا آمد، با لبخند زندگی کرد و با لبخند از جهان رفت. او به جهان لبخند زد و جهان هم به او لبخند زد. آقای خزاعی (پردیس) از قول ژ. دوشن گیمن نویسنده "پاسخ غرب به زرتشت" صفحه 4، و به قول ح. لویی: انجمن زرتشت در امپراطوری روم، 1985 صفحات 99 به بعد، از یکی دیگر از رومیان که "گرگوری پلوتن" نامیده می شد و در قرن پانزدهم میلادی باید یکی از بزرگترین فیلسوفان دوران رنسانس بوده و نفوذ سیاسی هم در دربار امپراطوری بیزانس می داشته است، یاد نموده می نویسد: «او کوشش کرد که جهانبینی زرتشت را جایگزین سه دین یهودی، مسیحیت و اسلام که در جنگ همیشگی با هم بودند بکند. با اینکه بسیاری از دولتمردان و خردگرایان آن زمان با او همراه شدند اما در این راه پیروز نشد ولی توانست اندیشه زرتشت را وارد مکتب افلاطونی فلورانس (ایتالیا) بکند و آنرا پایه ای برای انقلاب رنسانس، رستاخیز فرهنگی، در اروپا گرداند و انسان گرایی (هومینیزم) را پی ریزی کند.»

در مورد خوشبینی ها، اغراق و بزرگنمایی های اشخاص احساساتی و کم سواد و متعصب در مورد ادیان شان در جایی از این سلسله گفتار یاد شده است. با در نظر داشت این مطلب، ولی یاد کردن از کسانی که با نام و تفکرات زردشت آشنا بوده اند، صرف برای تثبیت وجود حقیقی وی و اندیشه هایش، نگارنده خود را مکلف می داند که این چنین نظریات را هم شامل این بحث کند - یادآوری از این چنین نظریات منظور دیگری را احتوا نمی کند!!

و فردوسی را به قول "دکتر خانک عشقی صنعتی" از جمله ایرانیانی می داند که متأثر از اندیشه زردشت بوده است. برای اعتبار بخشیدن به این نظر خویش اشعاری را از این شاعر نامدار زبان فارسی، به عنوان نمونه درج کتاب خویش می نماید، که در زیر نقل شده است:

ز دانش به اندر جهان هیچ نیست / تن مرده و جان نادان یکی ست

ز هر دانشی چون سخن بشنوی / ز آموختن یک زمان نغوی

چو دیدار یابی به شاخ سخن / بدانی که دانش نیابد بن

توانا بود هر که دانا بود / ز دانش دل پیر برنا بود

و در امتداد آن ها مینویسد:

«سخن از "دانش" و نهاد های دانشی؛ که کاربرد آنها در میان آدمیان و در ایران باستانست، نخست بایسته است با خود واژه دانش در "چم" راستین آن هوده و بازده آن، چپستی (ماهیت) و چونی (کیفیت) دگرگون پذیری ساختار پیشرونده ی آن اندک آشنائی داشته باشیم... دانائی و توانائی از فروزه های مزداهورای بزرگ... ایرنیاں در اوستا و در نوشته های هخامنشیان است.»

کلمهٔ چم قرار نوشتهٔ اوستا شناسان در اوستا آمده است، و معنی آن دانش، دانشنامه، خرد، و خردمند می باشد. و فروزه که صفت است به کسی یا چیزی اطلاق می شود که دارندهٔ تمام نیکی ها، زیبایی ها و دانش ها و اخلاق خوب باشد! نام کوچکترین نواسهٔ نگارنده که فروزه می باشد، از همین منبع و با همین معانی گرفته شده است - بدون این که من به آئین زردشتی گرویده باشم؛ یا به ادیان دیگر توافق کامل داشته باشم!!
برای معلومات بیشتر علاقمندان به این بحث باید گفته شود که گات ها هم، آنچه از یسنای اوستا اولیه و اصیل باقی مانده است، اگر چه خود، و تمام اوستای اولیه و اصیل نیست، اما امروز به نام اوستا یاد میشود.
و اما:

در مورد تاریخ تولد زردشت نظریات مختلف، بین دو هزار و شش صد و هشت هزار و پنجصد سال قبل از امروز موجود است. در مورد محل تولد وی نیز نظر های متفاوتی ابراز شده است. تعدادی او را از آذربایجان، تعدادی از سیستان، برخی از خوارزم و برخی هم او را از بلخ (در زمان های گذشته بلخ کشوری بود به مراتب بزرگتر از بلخ کنونی در افغانستان) می دانند.

در این باره ا. م. دیاکونوف، مؤلف کتاب "تاریخ ماد" نوشته می کند - صفحهٔ 349: «باری می بینیم که قبیلهٔ مادی مغان نخستین پیروان کیش زرتشت بودند. فقط یک نکته تاریک می ماند که این تغییر را چگونه می توان با روایت قدیم و شایع - که زرتشت از باختر بوده نه از ماد - سازگار ساخت...» (پاسخ این سؤال آقای دیاکونوف را شاید رو آوردن مردم مدینه به پیامبر اسلام که از نظر کمیت بسیار بسیار بیشتر از مردم مدینه بودند، بهتر از هر استدلالی ارائه و مدلل سازد. و...)

آره، در رابطه با زادگاه زردشت، همانگونه که دیاکونوف می نویسد، روایات اولیه و شایع این بوده است که او از باختر (بلخ) بوده است و آئین وی از زمانی مورد پذیرش مردم، و رو به گسترش گذاشت که "کوی ویشناسب" [این نام در سائر کتب "گشتاسب" نوشته شده است]، حامی و نخستین پیرو زرتشت بلخ بود و زرتشت از میهن خویش، یعنی "ایران ویج" افسانه ای، پس از گذشتن از رود بزرگ "داتیک" (که در اوستا به نام "دایتیه" ذکر شده) به آنجا [به ماد] آمده بود.

چون منابع اولی و اکثریت به این نظر هستند که او از بلخ بوده است. به قول "فریبرز رهنمون" نویسندهٔ "گاتها و تأثیر آن بردانش در ایران باستان و در جهان": **پس همیشه بیشترین ها هستند که به شمار می آیند!!**

نظر من این است که، این سؤال را که واقعیت زمان و مکان تولد زردشت چیست، اگر حوصله داشته باشیم، و با مسائل خردمندانه برخورد کنیم، زمان به خوبی و به کمال جواب خواهد گفت؛ همانطور که امروز خیلی از سخنانی را در این مورد که زمانی در پشت پردهٔ ابهام و تاریکی قرار داشته از راه تفحص و تحقیق و تلاش و کار دامنه دار و هوشمندانهٔ دانشمندان و محققین زرتشتی و غیر زردشتی جهان برای ما روشن ساخته است!

در مورد تاریخ تولد زردشت یک نظر این است که "اودوکسوس کنیدوسی" که در زمان افلاطون زندگی می کرده است، زمان ظهور زردشت را شش هزار سال قبل از افلاطون می داند. اگر این نظر را مدار اعتبار قرار بدهیم، زمان ظهور زردشت (6000 جمع

(2428) به 8428 سال می رسد که در آن زمان اصلاً خط حرفی، و کتابت به گمان اغلب هنوز اختراع نشده بود. و چون خط و کتابت وجود نداشت، نمی توانست اوستای مدون بوجو بیاید؛ بناءً هر آنچه را ما امروز به نام بخشی از اوستا داریم، اگر عمر اوستا به 8428 سال برسد، چیزهایی هستند که طی هزاره ها سینه به سینه نقل شده است و از اوستا اصلی که، به گمان اغلب اصلاً تدوین نیافته است، از "یک زاغ چهل زاغ ساخته اند" و یا "از کوه کاهی!"

نظری هم این است که در "ارداویراف نامه" [کتابی که در آن یکی از موبدان زردشتی سفری رویائی به آن دنیا می کند و بعد از مشاهداتی از احوال بهشتیان و دوزخیان بر می گردد و مردم را از آنچه دیده است مطلع می سازد، یا مژده و انذار می دهد] بعثت زردشت 300 سال قبل از حمله اسکندر ذکر شده است. چون حمله اسکندر به تقریب 2330 سال قبل از امروز بود، زردشت باید در حدود 2660 سال قبل از امروز تولد شده باشد - جمع 30 سالی که از تولد تا بعثت وی گذشته است.

قرار نوشته رستم شهزادی در کتاب زرتشت و آموزش های او، صفحه 18، زردشت در سی سالگی به پیامبری برگزیده شد!

نظر دیگر اینست که زردشت در حدود 1880 سال پیش از میلاد مسیح، یعنی 3895 سال قبل از امروز به دنیا آمده است.

زانتوس یونانی سال تولد او را، طوری که در قسمت قبلی هم یاد شده، 1080 سال پیش از میلاد مسیح قید کرده است. به حساب زانتوس تولد وی باید 3095 سال پیش از امروز باشد.

نظر دیگر طبق نوشته "بُندهش" [یکی از مهمترین کتاب های زردشتیان در قرن سوم هجری که توسط یکی از مغان زردشتی به زبان پهلوی نوشته است و به باور اغلب معاصر کتاب "دینکرد" یا "دینکرت" بوده، و معنی این کلمه را "آفرینش آغازین" یا "آغاز آفرینش" گفته اند] این است که تولد زردشت 258 سال پیش از انقراض امپراطوری هخامنشی ها صورت گرفته است.

چون انقراض شاهنشاهی هخامنشی ها با حمله اسکندر در 330 پیش از میلاد و شکست داریوش سوم به وقوع پیوست، بنابراین زردشت باید 4003 سال قبل از امروز به دنیا آمده باشد.

و...

اغراق در مورد دیرینگی و بزرگنمایی ادیان توسط پیروان بی سواد و احساساتی و متعصبی که با دیگر ادیان، یا با همدینان همانند خود، چشم و همچشمی دارند، و هی در تلاش آن اند که وقایع یا رخداد ها یا پدیده های خارق العاده و بسیار نادر را به ادیان خویش، و ناب ترین و زیباترین سخنان و توصیه ها و نصایح را به پیامبران و سائر پیشوایان دین خود نسبت بدهند، برای این که دین خود را بهترین و قدیمی ترین، و خود را شخص دیندار یا صاحب معلومات دست اول و وسیع تبارز داده باشند، امری است که امروز، با وضعیتی که امروز در جهان در ارتباط با رقابت های دینی و مذهبی به وجود آورده شده است، با کمی دقت، خصوصاً در فئس بوک ها، می توانیم بهتر بنگریم؛ امری که نه تنها سودی برای اعتبار بخشیدن هیچ دینی ندارد، که اصالت ادیان شان را هم بیشتر از پیش لطمه می زند - بدون این که خود متوجه آن شوند!

گروهی از این متعصبین کسانی اند، روشنفکر نمایانی، که واقعیت های تاریخی و حقیقی را که جهان بدان تمکین می کند، یا از روی تعصب، و یا برای دلخوشی متعصبین دیگر انکار می کنند!!

قصه ای به سبب گذاشتن موسی و تلاش پادشاه مصر برای کشتن او را هم می توان، از جمله در داستان های اساطیری ایرانی و هندی به خوبی مشاهده کرد و خواند. به گلستان تبدیل شدن آتش را، مانند داستان ابراهیم در قرآن، و خندیدن گل ها و گیاهان و آب شدن برف ها و یخ ها و سرا زیر شدن آن ها از کوه ها و روان شدن شان در چشمه سار ها و نغمه سرائی پرندگان و شادی جانوران و لب به شادی گشودن سراسر موجودات نیک، و نو شدن سراسر آفرینش و... در روز تولد زردشت، و ماجرای از زیر پای گاو های خشمگین زنده برآمدن وی، واقعه ای که به امر پادشاه رخ داد، و... را، آنگونه که رستم شهزادی در صفحه 13 کتاب "زرتشت و آموزش های او"، چاپ اول در چاپخانه خواجه، آن را نقد کرده، کم و بیش، یا با کمی تفاوت، در هر دین و آئینی می توان دید. به هر رو:

این سخنان مطالبی هستند که تغییراتی در محتوی اصلی ادیان را به اختیار یا به اجبار، برای بقای خود دین، از سوی حامیان ادیان، تا حدی که ممکن است، و اضمحلال دین را سبب نشود، بوجود می آورد. و تکرار و تأکید و تحمیل آن رابطه انسان های یک جامعه را با دین، خصوصاً اگر جامعه از نگاه مادی رو به رشد باشد و مردم در اثر رشد اقتصادی به رفاه و آرامشی هر چه بیشتر، و از منظر تحصیل به دانش های جدیدتر، دست پیدا کند، به تناسب گذشت زمان و افزایش رشد و رفاه و دانش، سست و سست تر می سازد؛ تا این که از دین تنها نامی باقی می ماند - مانند کشورهای سویدن و...!

علاوه بر این عوامل تغییر، استفاده هایی که شاهان و حاکمان برای پیشبرد مقاصد خود از تعالیم دینی و از اشخاصی که خود را پیامبر و حکیم و فیلسوف و... معرفی نموده و دارای پیروان و شاگردانی اند، با نیازی که هر دو جانب به یک دیگر دارند، هم در تغییر شکل اعتقادات ادیان، مطابق خواست و منافع شاهان و حاکمان و رهبران اندیشه های دینی، ممد قصد واقع می شوند. این گونه تشبثات نیز، چون دین را شاهان و حاکمان به عنوان ابزاری برای دوام قدرت و خواسته های خود به کار می برند، سبب تضعیف ادیان گردیده و از اعتبار آن ها در انظار مردم می کاهد.

یکی از دلایل در این زمینه، تغییر قبله توسط پیامبر اسلام است که به فکر نگارنده برای به دست آوردن رضایت و حمایت یهودیان شهر مدینه بوقوع پیوست، ولی چون این کار سبب ابراز عقایدی علیه پیامبر شد، او هم قبله را دو باره به جانب مکه قبول کرد، البته با احکام الهی، و از مردم خواست تا نماز شان را طبق گذشته به سوی قبله اولی بخوانند!!

در امر تدوین بخش های باقی مانده اوستا در زمان اشکانسان و ساسانی ها هم، اگر توجه شود، علاوه بر این که از تعالیم اولیه زردشت که سینه به سینه نقل شده بود، و این امر خود بخود در کاهش و افزایش و تغییر یا کمرنگ و پر رنگ شدن آن تعالیم اثر خود را گذاشته است، خواست های سیاسی شاهان اشکانی و ساسانی، یا حاکمان قبل از آن ها، نیز کم کم و به مرور زمان، در آن ها منعکس شده است.

دلیل احیای تعالیم زردشت به وسیله این دو پادشاه و کوشش برای تدوین آن در تقریباً 18 قرن قبل از امروز، به گمان زیاد، می تواند همین مطلب باشد!

۱. م. دیاکنوف یادداشت کوتاهی در مورد یکی از مشاهدات هرودوت دارد - که هنوز چند صد سالی از مرگ زردشت نگذشته بود. آقای دیاکنوف این نظر را نقد، و نوشته می کند: «راست است که بارها به اختلاف موجود میان مراسم زردشتیان با مراسمی که هرودوت به مغان نسبت می دهد اشاره شده است. می گویند هرودوت از ریختن نوشابه مقدس "هنومه" قبل از قربانی سخنی نمی گوید و در باره اهمیت فوق العاده آتش مقدس صراحت ندارد...»

این نوع سخنان در باره آئین زردشت زیاد است. اگر این آئین هم مانند یهودیت، مثلاً، یا سائر ادیان، مورد کاوش و نقد وسیع و تاریخی قرار می گرفت، شاید مسائل و مطالبی به مراتب بیشتری نسبت به سائر ادیان برای نقد در آن سراغ می شد، اما بحث من بر سر این مطالب در قدم اول نیست که آئین زردشت، یا دین دیگری را نقد کنم؛ یا تاریخ دقیق و اندیشه های اصیل زردشت را پیدا و معرفی نمایم.

من می خواهم تنها وجود حقیقی و تاریخی زردشت را از روی نوشته های محققین و مؤرخین، از قدیمی ترین آن که نوشته ها و یادداشت ها و یا نقل چشمدید های یونانیان کهن و رومیان است، تا نظریات محققین و مؤرخین و دانشمندان عصر ما، در حدی امکان و در حدودی که لازم باشد، بیان کنم.

تذکرات بالا از برای آن بود که برخی از آنانی که منکر وجود تاریخی زردشت هستند، همین نکات را تمسک گرفته ابراز می دارند که با وجود چنین سر در گمی ها، ابهامات، تناقضات و سخنان گاهی دور از تصور، چطور می توان به وجود چنین شخصیتی و آن چه را که به او نسبت می دهند، معترف شد؟

نقد این دوستان در مورد ابهامات و تناقضات یا سخنان دور از باور در متن و حواشی این آئین، یا کیش های دیگر، به جا است، اما در مورد وجود نویسنده یا شرح دهنده متن کتابی به نام اوستا، نمی تواند درست باشد، چرا؟ چون، اگر متنی وجود دارد، باید تدوین کننده ای هم وجود داشته باشد! **بینوایان اگر هست، هوگو هم باید باشد!**

ولی بینوایان و هوگو این شانس و طالع را دارند که این کتاب از روز تکمیل آن به میلیون ها نسخه طبع شده و به گوشه گوشه جهان راه یافته است و اگر روزی یک گوشه از جهان را باد یا سیل و زلزله و سائر آفات ارضی و سماوی خراب کند، مانند طوفان نوح، در گوشه دیگری از جهان نسخه های آن قابل ابتیاع و دریافت است - شانس که اوستا، و طالعی که زردشت، باوجود پیامبر بودنش نداشت!

این ها می گویند: «همه نظر ها در مورد زردشت افسانه ای پیش نیستند، بدون این که اندیشه کنند که معلوم نبودن زمان و محل تولد کسی، یا وجود تفاوت هایی در اجرای مراسم دینی، یا به نظر رسیدن تناقضات یا ابهامات و یا... در کتب ادیان، اگر تاریخ به وجود آن ها گواهی بدهد، دلیل بر عدم وجود پیام آوران - مدعی یا حقیقی - و پیام شده نمی تواند!

پیام ها محتملاً عیب های بسیار دارند، که بر طبق آن فهم پیام آور و واقعیت پیام را می توانیم زیر سوال ببریم، اما وجود پیام آور را چون پیام وجود دارد، باوجود این همه مدرک، هرگز نمی توانیم مورد شک قرار بدهیم!

وجود و موجودیت طفلی را که مادرش به دلیلی سر راه، دم در مسجد، دم در کلیسا و مندر یا... می گذارد؛ آیا اجازه داریم که به دلیل معلوم نبودن تاریخ و محل تولد این طفل و معلوم نبودن پدر و مادرش اصلاً منکر شویم؟

تاریخ و محل تولد و پدر و مادر این طفل شناخته نیست، اما طفل، به عنوان یک موجود زنده، روی دستان ما قرار دارد. چگونه می توانم از "وجود" و از "موجودیت" وی منکر شویم؟!

یا به این دلیل، که برخی یا تمامی کتابی، موثق نیست، یا در دوره های بعد از حیات گوینده متن، یا شارح کتاب نوشته است، یا حین چندین بار تجدید کتاب، در زمان هائی که کتاب ها به دست نوشته می شدند و امکان سهو و اشتباه بیشتر بوده است، چیزهای از متن اصلی نسبت به فراموشی یا ضرورت های ذوقی یا اختیاری و اجباری - اجبار شاهان، اجبار بالا رفتن سطح هوش و به تبع آن فشار مردم، اجبار درک بی پایه بودن برخی از مطالب کتب دینی با تراکم تجربه های خود حامیان ادیان و مردم، اجبار همآوردی های علمی و... از قلم می ماند، افزایش می یافت، تحریف می شد و تغییر می کرد، چگونه می توان سندی پنداشت دال بر نبود یا تخیلی بودن شارح کتاب، یا انکار کامل وجود آن اندیشه و آئین؟ کتاب یهودیان 700 سال بعد از حیات موسی، آنگونه که گفته می شود، و گفته شد، نوشته شده است؛ با آنهم قرآن، پیامبر اسلام و مسلمانان، وجود شخصیت حقیقی و تاریخی موسی و وجود تورات و زبور را تأیید می کنند!

اگر اندیشمندان و از روی نقد، به معنی واقعی نقد، نه از روی دشمنی و غرض و تعصب، این کتاب را مطالعه کنیم، از سر تا آخر، که من نگارنده آن را با همین روحیه مطالعه نموده ام، می بینیم که هزاران نکته قابل بحث در این کتاب در کنار مطالب نیکویی وجود دارد، صرف نظر از این که تورات هفت صد یا هزار سال بعد از موسی نوشته شده است؛ که جهان، از جمله مسلمانان، و از جمله همین مسلمانانی که زردشت و تعالیم وی را به خاطر برخی بزرگنمایی های که شده است یا... و یا به خاطر نوشته شدن گات ها قرن ها بعد از حیات آن را به تمسخر می گیرند و نمی پذیرند، به عنوان یک اندیشه تاریخی و اصیل قبول دارند!

یهودیان از روی کتاب تورات عمر زمین را تقریباً 7700 سال تخمین نموده اند. اندیشمندان و محققین - انسان شناسان، باستان شناسان، تاریخ دانان و... -، اما، تنها عمر انسان هوشمند (هوموساپینس) را نزدیک به دو صد سال، یا کمی بیشتر از آن، تخمین می کنند. از روی این تفاوت عظیم زمانی میان نظریات علمای دینی یهود و دانشمندان و محققین چه باید نتیجه گرفت؟ قبل از 7700 سال اصلاً انسانی وجود نداشت؟! پس این همه کشفیات باستان شناسان در مورد اجداد های اجدادان من و تو و او و...، از روی استخوان های آن ها، چه هستند؟

واقعیت، وجود آن استخوان ها و نظریات آن باستان شناسان و وجود حقیقی ماست، نه تاریخ و محل و چگونگی تولد اولین انسان انتزاعی یا افسانه ای، یا آنچه یهودیان یا دیگران از روی کتب دینی شان می نویسند؛ وقتی بحث ما روی "هست" و "نیست" یا "وجود" و "عدم" انسان، اعتبار آفریننده انسان و روی تاریخ حقیقی پیدایش انسان هامی چرخد، بهتر است به نظریات دانشمندان و محققین اتکا کنیم تا به نظریات افواهی یا بدون مدرک و دلیل - آنگونه که برخی از کوچک نمایان یهودی تاریخ پیدایش اولین انسان را

7700 سال و برخی از بزرگ نمایان ایرانی کیومرث و... را اولین انسان روی زمین می دانند!

سازندگان اهرام مصر به راستی کی ها بودند، کی می داند؟ چون هویت سازندگان این آثار تاریخی و موجود حقیقتاً معلوم نیست، باید از واقعیت وجود آن ها انکار کرد؟ در زمان هائی که مردم فکر می کردند زمین ساکن است، آیا با فکر کردن مردم، زمین از حرکت بازمانده بود؟

تصورات مردم، آنچه را که وجود دارد، و چگونگی و چیستی آن را، اگر مطابق به آنچه هست، نباشد، نمی تواند دگرگون بسازد!!

با دست یابی به واقعیت ساکن بودن آفتاب و دوار و کروی (یا بیضوی یا ...) بودن زمین، مشاهده می کنیم که خیلی از حرف های ادیان بی پایه و بی مایه بوده است - اما زمین همان است که بود و هست!

در بحث زردشت هم، اول تثبیت وجود وی و اندیشه هایش مهم است. بعد از آن درستی و نادرستی تعالیم و سود و زیان و کم و کاست هائی که در آن وجود دارد و در آخر، زمان و محل تولدش، هرچند دانستند زمان و محل تولد وی برای روشن ساختن خیلی از مسائل برای ما بی نهایت ضروری است!

یکی از دوستانی که قسمت اول این نوشته را خوانده بود، همین امروز، 15.09.2015، ضمن دیداری به من گفت: «ایرانیان در پی ساختن گذشته با عظمتی برای ایران هستند. بنابراین برای دست یافتن به این مقصد افسانه های زردشت و آرش کمانگیر و رستم و...، افسانه های تخیلی را ابداع نموده اند. در عصری که هوش و خرد انسان خیلی از گره های نادانی و جهالت را گشوده است، و هر گفته و سخن را در روشنی عقل و سنجش تحلیل می کند، چطور می توانید قبول کنید که شخصی می تواند تیری را به فاصله چندین صد کیلو متر دورتر پرتاب کند و...»

در مورد رستم و آرش کمانگیر قهرمانان اساطیری آریائی، هرکول و آشیل یونانی ها و اسکندای هندی ها و...، نمی خواهم در اینجا بحثی را باز کنم (هرچند من هم از نظر علمی این نظر را مشکوک دانسته و ضمن بحثی از نظر فزیک، در یکی از نوشته ها آن را نقد کرده ام)، زیرا این بحث ها مربوط می شود به ادبیات کهن آریائی، که برای هر ملت یا کشوری جزئی از میراث گرانبار و ارزشمند فرهنگی - تمدنی شان است، و این تنها ایرانیان، یا آریائیان در کل، نیستند که این چنین افسانه ها و داستان های تخیلی و اساطیری دارند... این گونه داستان ها، افسانه ها، حکایات و قصه ها بخشی از افتخارات فرهنگی - تاریخی و تمدنی و ملی ملت ها و کشور ها می باشند، که باید مانند آثار تاریخی گرانسنگ مادی خویش، در حفظ و نگهداری آن، هر ملتی، کوشا باشد!!

ما که قدر ارزش های فرهنگی خویش را، چه مادی و چه معنوی، نمی دانیم و آن ها را، آنطور که داعش در سوریه و اعراق به تخریب این آثار پرداخته و طالب و دیگران در افغانستان به تخریب و چور و چپاول آن ها برای به دست آوردن چند قران (نصف یک افغانی - پول مروج افغانستان) اهتمام جسته و اهتمام می جویند، با تأسف از بدبختی ماست؛ دیگران مثل ما نیستند!!

به تاریخ مصر، چین و هند و افغانستان و ایران و اکد و کلد و سومر و یونان و روم و
کنعان و مصر و... مراجعه کنید و ببینید که هر کدام با چه احترامی با این داشته های
فرهنگی - ادبی - تاریخی و تمدنی خود برخورد می کنند! و یاد بگیرید!!

ادامه دارد